

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد



سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد

www.shahrebehesht.ir

www.ShahreBehesht.ir

تاریخ شهر مشهد

(از آغاز تا مشروطه)

مهدی سیدی

۱۳۷۳-۷۵

به نام خدا

شکل گیری شهر مشهد مقدس گر چه در مقایسه با سایر شهرهای باستانی و تاریخی کشور از قدمت چندانی برخوردار نیست، اما وجود مرقد مطهر امام هشتم شیعیان علیه السلام به عنوان عامل اصلی پیدایش این شهر و متعاقب آن بروز حوادث متعدد سیاسی و تاریخی موجب شده تا شهر مشهد طی مدت زمانی نسبتاً کوتاه نه تنها در ردیف نامی ترین و جاذب ترین شهرهای مذهبی، اقتصادی و توریستی ایران قرار گیرد، بلکه دومین کلان شهر مذهبی جهان نیز گردد.

اما به رغم این همه و برخلاف اهمیت و شهرتی که شهر مقدس مشهد در داخل کشور و سایر کشورهای جهان اسلام دارد، عدم انجام تحقیقی جامع و کامل پیرامون اوضاع تاریخی این شهر، مشکلاتی برای محققان و علاقه مندان به مسایل تاریخی این شهر، مشکلاتی برای محققان و علاقه مندان به مسایل تاریخی پدید آورده بود. لذا شهرداری مشهد با عنایت به ضرورت تحقق این مهم، اقدام به سرمایه گذاری و مشارکت در خصوص تهیه و انتشار کتاب حاضر نمود.

امید است مطالب ارزشمند این کتاب که توسط محقق ارجمند جناب آقای مهدی سیدی ، مدیر گروه تاریخ و جغرافیای تاریخی مرکز خراسان شناسی، به صورتی مستند گردآوری و تحریر شده است مورد عنایت و استفاده علاقه مندان قرار گیرد.

شهرداری مشهد

سخنی کوتاه درباره این کتاب

عنوان تاریخ مشهد در بدو امر تنها بیانگر تاریخ یک شهر است. اما به سبب آن که مشهد مرکز خراسان است، تاریخ آن خواه ناخواه کلید فهم تاریخ همه این ولایت و حتی خراسان بزرگ و دودمانهای برخاسته از مشرق ایران زمین خواهد بود. به بیانی دیگر همین کتاب کلیات تاریخ شهرها و ولایت مهم خراسان بزرگ اعم از مرو، بلخ، هرات، ایبورد، نسا، سرخس و خوارزم... نیز تاریخ اقوام ازبک و ترکمان و افغان را هم در بردارد، بدین وسیله چگونگی برآمدن کشورهای ترکمنستان و افغانستان و ازبکستان نیز پیش روی خواننده قرار می گیرد. کلیات تاریخ شهرهای مجاور مشهد، چون قوچان و دره گز و کلات و سرخس و زورآباد و تربتین و نیشابور و سبزوار و اسفراین نیز به تبع اولی در تاریخ شهر مشهد مستتر است. این پژوهش خوشبختانه زمانی صورت گرفته که در حوزه خراسان بزرگ تحولی کلان روی نموده است. زمانی که پس از سالها جدایی دوباره نام شهرهای توس و نیشابور و بلخ و هرات و مرو و بخارا و خوارزم و سمرقند و تاشکند و ختلان... طنین افکن گوش همگان شده است. حال که دیگر بار مردم خراسان کنونی و ایران به سفر سمرقند و هرات و مرو و بخارا می اندیشند، و مردم آن شهرها به سفر مشهد و نیشابور و اصفهان، بیش از هر زمان دیگری نیاز عمومی به شناسایی کلیات تاریخ و جغرافیای همه این شهرها حس می شود. امید که تاریخ شهر مشهد بتواند چنین نیاز عام و عاجلی را تا حدودی برآورده سازد.

اما در خراسان کنونی نیز سالهاست که عطشی خوش در سینه های مردم آن در افتاده است تا خود را از شناسایی گذشته شهرهای زادگاهشان سیراب سازند. بدین منظور در همین سالهای پس از انقلاب اسلامی دهها پژوهش در تاریخ و جغرافیا و آثار تاریخی شهرهای خراسان به نگارش درآمده است. در این حوزه نیز تنها بعضی از حوادث که صبغه محلی دارد به یک شهر و دیار مربوط می شود، مابقی وقایع تاریخی متعلق به همه شهرهای خراسان است. مثلاً تاریخ حملات ترکمانان و ازبکها و افغانه و تیمور و مغول و غز به خراسان و چگونگی واکنش شاه اسماعیل و نادر شاه و شاه عباس ... در برابر حملات مزبور حوادثی است که کمابیش در تاریخ همه شهرهای خراسان تکرار می شود. این گونه حوادث عمومی و فراگیر دست کم باید در یک اثر و پژوهش به طور جامع و کامل به رشته تحریر کشیده شود، تا مورد استفاده همه «شهرنامه» نویسها قرار گیرد. خوشبختانه تاریخ شهر مشهد به سبب مرکزیت این شهر در خراسان به گونه ای از کار درآمده است که همه حوادث مهم فرا شهری مربوط به کل خراسان و حتی ایران شرقی را در بردارد. به بیانی واضح تر، اگر کسی بخواهد اجمالاً تصویری کلی مثلاً از شهر سرخس یا قوچان را پیش رو داشته باشد، کتاب حاضر نیاز وی را برآورده خواهد ساخت، چون کلیات تاریخ و جغرافیای شهرهای مزبور خواه و ناخواه در این کتاب هم نقل شده است.

نکته قابل ذکر دیگر وجود حرم حضرت علی بن موسی الرضا(ع) در شهر مشهد است که خود به اندازه یک شهر تاریخ و ماجرا دارد. به همین سبب تا کنون بیش از آنچه درباره مشهد پژوهش انجام شده راجع به تاریخچه حرم رضوی کتاب نوشته و منتشر شده است. کتاب

حاضر که تاریخچه حرم و آستانه رضوی را هم تماماً در بردارد حجمی فراتر از حد مجاز برای یک شهر را دارا شده، که با توجه به اشمال آن بر تاریخ حرم قابل توجیه و بخشش خواهد بود، چرا که حدود نیمی از حجم کتاب را تاریخچه حرم در بر گرفته است.

در پاسخ به این پرسش که چرا تاریخ مشهد در این جا از مشروطه پیشتر نیامده، سه دلیل وجود داشته است. اول این که چون نگارنده کتابی به نام نفوس ارض اقدس یا آمار مردم مشهد در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۲۵۷ شمسی) را تصحیح و آماده چاپ کرده بود، به تحریر تاریخ مشهد از ابتدا تا زمان آمارگیری مزبور دست یازید و قصد فراتر رفتن از آن را نداشت. دوم این که تاریخ تا «بیات» و «قرن مانده» نگردد روایت آن خالی از اشکال نخواهد بود. حوادث بعد از مشروطه ایران و خراسان، و هم مشهد و هر شهر بزرگ دیگر ایران، هنوز آن قدر به «تاریخ نیوسته» است تا روایت آن خالی از ملاحظات سیاسی روز گردد.

سومین دلیل که مهمترین هم هست گستردگی و چند جانبه بودن پیشینه شهرها، بویژه شهر مهم و بزرگی چون مشهد پس از مشروطه تا کنون است، که پژوهش در همه جنبه های مختلف آن اصلاً در حوزه صلاحیت یک تن نمی گنجد. گذشته قرون وسطی بی شهرها چنان یکدست و خطی بوده که جز تاریخ و جغرافیا و آثار باستانی... فصلهای دیگری را پیش روی پژوهشگر نمی گشاید. اما شهری چون مشهد از آغاز دنیای نو تا کنون دهها بُعد قابل تامل و پژوهش مثل گسترش شهری، سابقه احزاب، تعلیم و تربیت و پیشینه مدارس و دانشگاهها، اقتصاد و طبقات مختلف شهری.... و موارد دیگری از این نوع دارد، که حتماً باید چند تن با تخصص و

دانش متفاوت به پژوهش و تحریر آن همه پردازند. در آن صورت شاید که نگارنده نیز یکی از آن جمع باشد، و نه همه تن.

پوشیده نیست که تا کنون پژوهشهای فراوانی دربارهٔ مشهد و حرم رضوی صورت گرفته، که اولین و مهمترین آنها تالیف مطلع الشمس در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری توسط جمعی به رهبری صنیع الدوله بوده است. شاید در ذهن بعضی این سوال مطرح شود که با آن همه پژوهش کتاب حاضر چه تازگی یا مزیتی خواهد داشت؟ در پاسخ عرض می شود که نگارنده پس از مطالعهٔ اغلب آن پژوهشها شروع به تحریر این کتاب کرده است، و چون اصلی ترین و اولین آن همه کتاب مطلع الشمس بوده، که آثار بعدی حوادث مربوط به پیشینه مشهد تا حدود ۱۳۰۰ را از آن رونویسی یا خلاصه برداری کرده اند، مقایسهٔ آن و این ضرورت پژوهش حاضر را به اهل فضل خواهد نمایاند. برای این منظور کافی است یکی از برهه های تاریخی را در هر دو کتاب مطالعه کرد، تا نواقص مطلع الشمس و دیگر آثاری که تکیه بر آن داشته اند، نسبت به کتاب پیش روی ملاحظه گردد.

در خاتمه لازم می دانم از کسانی که نگارنده را در فراهم آوردن این کتاب یاری داده اند دست کم با چند جمله سپاسگزاری نمایم. یاران عزیز خانم فاطمه جهانپور، آقای بهزاد نعمتی و خانم مرضیه قاسمی دانشجویان رشته تاریخ دانشگاه فردوسی و خانم لیلا بدیعی فارغ التحصیل تاریخ دانشگاه آزاد، صمیمانه در فیش برداری بعضی برهه های تاریخی مددکار جدی مولف بوده اند. دوست گرامی خانم آذر مشایخی در نمونه خوانی فرمهای تایپی همّت فراوان بذل فرموده، و دوست فاضلم آقای محسن بابایی یک بار همه متن را مطالعه کرده و

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری مشهد

نکاتی را یادآور شده اند. مدیریت روابط عمومی و آمار شهرداری مشهد هم به طرق مختلف، مساعدهای ممکن را ابراز داشته است. قدردانی از این همه همدلی و یاری دینی است برگردن این بنده که امیدوارم توفیق ادای آن را بیابم.

مهدی سیدی

مهرماه ۱۳۷۵ - مشهد

جغرافیای شهر مشهد

مشهد مرکز استان پهناور خراسان، اکنون (۱۳۷۵ شمسی) با حدود دویست کیلومتر مربع وسعت و دو میلیون جمعیت دومین شهر ایران پس از تهران است. این شهر میان دو رشته کوه «هزار مسجد» و «بینالود» در ساحل راست «کشف رود» و شمال شرقی ایران و خراسان واقع است. میانگین ارتفاع آن از سطح دریا حدود یکهزار متر، و طول و عرض جغرافیایی آن از نصف النهار گرینویچ و خط استوا در شمال $38^{\circ}-59'$ و $16^{\circ}-36'$ درجه و دقیقه است. هوای آن بسیار متغیر و باران سالانه اش بین ۲۰ تا ۶۰ سانتیمتر است.

شهرستانهای همسایه مشهد در مشرق سرخس؛ در شمال غرب شهرستانهای دره گز و چناران؛ در غرب و جنوب شهرستانهای نیشابور و فریمان است.

به سبب وجود مدفن امام علی بن موسی الرضا(ع) در مشهد همه ساله بیش از جمعیت آن زائر راهی این شهر می شود؛ زائر کنونی مشهد حدود چهارده میلیون نفر در سال است؛ که عمده در ایام نوروز و تابستان برای زیارت و سیاحت عازم مشهد می شوند.

پیشینه مشهد، از آغاز تا هجوم مغول

سده های اولیه

نام «مشهد» یعنی محل شهادت، از ابتدای سده سوم هجری قمری که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در این محل شهادت یافت پدیدار شد. پیش از آن، در مجاورت مشهد شهر مهم «نوغان» قرار داشت که یکی از چهار شهر ولایت توس، و بعد از «تابران بزرگترین، و حتی در سده های اولیه اسلامی بزرگتر و مهمتر از تابران بود.»

طبیعی است که پیش از شهادت حضرت رضا(سال ۲۰۳ هـ ق / ۸۱۸ میلادی) و دفن آن حضرت در مجاورت گور خلیفه هارون الرشید، واقع در کاخ «حمید بن قحطبه» در «سناباد» نوغان، خبری از «مشهد» نبوده باشد. پیش از آن هم تنها نام «نوغان» توس در تاریخ دیده می شود. حتی این نام هم از سده های اولیه اسلامی به بعد در متون راه یافته، و پیش از آن تقریباً هیچ خبری از نوغان نیست، بلکه تنها از ولایت «توس» یا «شهر توس» اخباری در اساطیر و آثار حماسی بعد به چشم می خورد. در نتیجه، تاریخچه مشهد از ابتدا تا پیدایش اسلام در تاریخ «توس»، و در دو سده اسلامی در تاریخ «نوغان» مستتر است.

توس یکی از شانزده سرزمین مهم و مقدسی بوده که در کتاب دینی ایرانیان «اوستا» از آن به نام «اورو» یاد شده است. پس از آن عمده فردوسی توسی است که نام این دیار را مکرراً در شاهنامه گنجائیده، و به گفته او «سام» نیای رستم در کنار «کشف رود» توس با ازدهایی جنگیده و آن را کشته است. «کیکاووس» نیز گنجی به نام «عروس» در توس پنهان داشته که

چون نوبت به کیخسرو رسیده او به «گودرز» گفته است تا آن را به پهلوانان ایران، چون «زال» و «گیو» و «خداوند رخس» (رستم) ببخشد. بالاخره «یزدگرد بزه کار» یا «اثیم» (یزدگرد اول ساسانی) که پدر بهرام گور بوده به روایت فردوسی در کنار «چشمه سو» ی توس بر اثر جفته اسبی آبی کشته شده است (۱۴۲۱ میلادی)، اما این همه پیش از آن که واقعیت تاریخی داشته باشد خبر از اهمیت توس در عهد باستان می دهد .

تنها خبر شاهنامه که تاریخ هم آن را تایید می کند پناهنده شدن یزدگرد سوم ساسانی به «کنا، نگ توس» پس از شکست از تازیان در زمان خلیفه عثمان است. از آن پس در تاریخ دوره اسلامی مکرراً به نام «توس»، و در کنار آن به نام نوغان بر می خوریم . اهمّ و خلاصه تاریخ نوغان در دو سده اول اسلامی به شرح زیر است:

نوغان ابتدا بزرگترین شهر ولایت توس بوده است، «ربیع بن خثیم» مشهور به خواجه ربیع در سال ۶۱ هـ ق / ۶۸۰ م در گذشته و در مجاورت نوغان که اینک به «خواجه ربیع» مشهور است دفن شده؛ و نوغان توس نیز مثل سایر شهرها و ولایات خراسان در همان سده اولیه جزء قلمرو اعراب گردیده است. دیگر این که حمید بن قحطبه طایی از زمره والیان عربی بوده که پس از پیروزی جنبش ضد اموی به سرداری ابومسلم خراسانی حکمران توس گشته و در محل «سناباد» نوغان باغی داشته که در میان آن «کاخی» مهم وجود داشته است. وقتی خلیفه هارون الرشید (۱۷۰ تا ۱۹۳ هـ ق / ۷۸۶ تا ۸۰۸ م) در سال ۱۹۳ به توس آمده، حمید بن قحطبه طایی در گذشته (فوت ۱۵۹ هـ ق)^۱ اما کاخش بر جا بوده است. در نتیجه، خلیفه که بیمار شده و در همان کاخ دولتی دفن گردیده و مامون برای گور پدرس «قبه» و «بقعه» ای ساخته

^۱ - بنگرید به کامل، ج ۹، صص ۲۹۳ و ۲۹۶.

که به «قبه» یا «بقعه هارونی» شهرت داشته است. ده سال پس از آن که حضرت رضا نیز بعد از سفر به «مرو» و مراجعت به نوغان توس به همراهی مامون و شهادت در سال ۲۰۳، در همان محل «قبه» یا «بقعه هارونی» دفن گردیده نام «مشهد لرضا» پیدا شده است. با این همه تا چند سده بعد «مشهد» تنها زیارتگاه مهم و مقدس در کنار شهر نوغان بوده است. و شاید از دوره مغول، بویژه زمان تیموریان به بعد بوده باشد که «مشهد نوغان» نیز درجه «شهریت» یافته و نوغان را در خود مستحیل گردانیده است.

تاریخچه نوغان تا زمانی که «شهر مشهد» قطعاً جای آن را گرفته، یعنی تا سده نهم هجری / پانزده میلادی و عصر شاهرخ تیموری (۸۰۷ تا ۸۵۰ هـ ق / ۱۴۰۴ تا ۱۴۴۶ م) به طور خلاصه از این قرار است: این شهر به همراه سایر شهرهای توس جزء قلمرو دودمان ایرانی طاهریان بود که مرکز حکومتشان در شهر نیشابور قرار داشت. در چند دهه پایانی آن قرن هم که صفاریان جانشین طاهریان شدند توس از زمره ولایات صفاریان گشت. عاقبت از سال ۲۸۷ هـ / ۹۰۰ م که امیر اسماعیل سامانی عمرولیث صفاری را شکست داد توسط جزء قلمرو سامانیان، به مرکزیت بخارا گردید. نوغان گویا تا آن زمان همچنان بزرگترین و اصلی ترین شهر دیار «توس» به حساب می آمده است. اما از ابتدای سده چهارم، که همزمان با ولادت فردوسی و نیز حکومت امیر «ابومنصور محمد بن عبد الرزاق توسی» بر این دیار بوده، شهر «تابران» که اکنون به «شهر توس» یا «فردوسی» شهرت دارد قطعاً بر نوغان پیشی گرفته و شهر مرکزی دیار توس شده است.^۲

^۲ - برای آنچه گذشت بنگرید به فصلنامه کتاب پاژ، ش ۱۴-۱۳، ص ۱۸ به بعد، که پژوهشی نو درباره تاریخ توس به قلم نگارنده همین سطور است. بدان سبب از ذکر منابع فراوان خودداری شد.

خوشبختانه در دو سده سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی) تعداد قابل توجهی سفرنامه و کتاب تاریخی و جغرافیایی تحریر شده که در اغلب آنها، هر چند به زبان تازی، اطلاعات مختصری درباره نوغان و مشهد الرضای آن هم درج گردیده است. یکی از قدیمترین جغرافی نویسان عرب زبان یعنی «یعقوبی» در کتاب البلدان خود که به سال ۹-۲۷۸ هـ تالیف کرده «نوقان» را شهر بزرگ توس دانسته و نوشته است: «در طوس قومی از عرب طی و جز آن سکونت دارند، و بیشتر اهالی آن عجم اند و قبر رشید امیر الومنین آن جاست. و نیز وفات رضا علی بن موسی بن جعفر ... علیهم السلام آن جا روی داد، و شهر بزرگ طوس را نوقان گویند...» (صص ۵۳ و ۵۴) «ابن خرداد به» که تقریباً همزمان با یعقوبی (حدود ۲۷۲) به شرح راهها پرداخته نوشته است «از نیشابور تا بغیس ۴ فرسخ، از بغیس تا حمراء ۶ فرسخ، از حمراء تا مثقب از ناحیه طوس ۵ فرسخ، از مثقب تا نوقان ۵ فرسخ از نوقان تا مزدوران ۶ فرسخ است» (المسالک و ممالک، ص ۲۱). این که «نوغان» را به صورت «نوقان» هم نوشته اند به سبب تبعیت از قواعد املائی عربی بوده است. اما غرض از «مثقب» یا «المثقب» ظاهراً جایی میان نیشابور و توس و نوغان بوده است، در حالی که گروهی آن را حرم حضرت رضا در سناباد فرض کرده اند (رک: جغرافیای تاریخی ... لسترنج، ص ۴۱۴). «ابن رسته» (در حدود سال ۲۹۰) المثقب را دقیقاً با «بردع» که ظاهراً همان ابرده کنونی است یکی دانسته و نوشته است «فاصله بین نیشابور و فغیسن ۵ فرسخ است و از فغیسن تا حمراء پنج فرسخ است ... راه از حمراء به بردع می رسد که به آن المثقب هم گفته اند، و از بردع به شهر طوس می رود.» (الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۱).

اصطخری، جغرافی دان نیمه اول سده چهارم (فوت ۳۴۶) نام شهرهای توس را ((رادکان، تابران، بزدغور و نوقان)) نوشته ، که «مشهد علی بن موسی الرضا رضوان الله علیهما و گور هارون الرشید آن جاست، به چهار فرسنگی شهر» (مسالک و ممالک، ۲۰۵). پیداست که غرض از شهر در جمله «چهار فرسنگی شهر» ، تابران توس بوده، که در آن زمان مرکز ولایت به حساب می آمده است. همو افزوده است که «در کوههای نشابور و طوس کان پیروزه باشد» ابن حوقل نیز کمی بعد از اصطخری نوشته است: «شهرهای طوس عبارت است از رایکان، طبران، نوقان و تروغوذ. قبر علی بن موسی الرضا علیهما السلام در بیرون شهر نوقان است و در مجاورت قبر رشید در مقبره ای زیبا در قریه ای به نام سناباد است، که حصنی استوار دارد و گروهی در آن معتکف اند. در کوه نوقان معدن قدور البرام (دیگ سنکین) است که به سایر بلاد خراسان می برند. و جز آن معادن دیگر از قبیل مس و آهن و نقره و فیروزه... دارد، و از کسانی شنیده ام که معادن طلا نیز اما به زحمت استخراجش نمی ارزند. و نیز مقداری بلور ناصاف نیز در آن جا هست» (صورت الارض، ص ۱۶۹) .

نکته مهم در خبر ابن حوقل وجود «حصن» یابارو برگرد مقبره هارون و حضرت رضا در قریه سناباد است، که می توان این بارورا اولین حصار در شهر مشهد دانست.

راوی بعدی خوشبختانه فارسی زبان، و از اولین فارسی نویسان، یعنی مولف ناشناس کتاب حدود العالم است که درباره توس و مشهد در سال ۳۷۲ هـ نوشته: «طوس ناحیتی است و اندروی شهرکهاست چون طوران و نوقان، بروغون، رایگان، بناوده. و اندر میان کوههاست. و اندر کوههای وی معدن پیروزه است و معدن مس است و سرب و سرمه و شبه و دیگ سنگین

و سنگ فسان، و شلوار بند و جورب خیزد. و به نوقان مرقد مبارک علی بن موسی الرضاست و آن جا مردمان به زیارت شوند و هم آن جا گور هارون الرشید است، و از وی دیگ سنگین خیزد» (ص ۹۰)

در این میان «ابودلف ینبوعی» عرب و شیعه مذهب، که گاه اباطیل یاوه نیز در هم بافته ، در سفرنامه خود (۳۴۱ هـ) نوشته است: (طوس عبارت از چهار شهر است ، که دو تای آن بزرگ و دو شهر آن کوچک می باشد. در آن جا آثار باشکوه اسلامی دیده می شود. اقامتگاه «حمیدبن قحطبه» در آن جا واقع است و در حدود یک میل مربع مساحت دارد و نیز در یکی از باغهای آن آرامگاه علی بن موسی الرضا(ع) و قبر هارون الرشید قرار دارد. میان طوس و نیشابور کاخ بسیار باشکوه و محکمی برپا می باشد. من مانند آن را از حیث بلندی دیوارها و استواری بنا هرگز ندیده ام....» (سفرنامه ابودلف، ص ۸۴) . متأسفانه غرض ابودلف از کاخ بلند میان توس و نیشابور معلوم نیست. اما اگر خبر او درباره اقامتگاه حمید قحطبه مستند باشد، یک میل مساحت آن قابل توجه است.

یکی از مشروحترین و موثق ترین اخبار درباره توس و مشهد در دهه های پایانی سده چهارم(حدود ۳۸۰ هـ) توسط مقدسی عرب زبان ایرانی الاصل نقل شده، که نوشته است: «قصبه توس طبران است، با هشت منبر: نوقان ، جناوذ، استورقان، جرموکان، تروغبذ، سرک، رایکان، برنوخکان» (احسن التقاسیم ، ج ۲، ص ۴۳۶). همو در معرفی بیشتر نوقان نوشته است: «از تابران کمتر است، بازارها برگرد جامعند. در تراشیدن دیگ سنگی ماهرند. مردم تردستند ولی به کمبود آب گرفتارند» (همان، ص ۴۶۸).

نکته مهم در خبر مقدسی پیشی گرفتن شهر تابران (توس کنونی) بر شهر نوغان در اواخر سده چهارم - زمان حیات فردوسی - است. غرض از منبرهای «جناوذ، جرموکان، تروغبد و رایکان» هم باید شهرها و شهرکهای : «گناباد، جورمکن (گلمکان)، طرهبه و رادکان» بوده باشد. همو در شان توس و نوغان نوشته است «مردم طوس در دو جهان پیش هستند . در دنیا از آن روی که پیش از دیگر مردم خراسان به اسلام گرویدند (گویا غرض صلح کنارنگ توس با تازیان است) و در آخرت نیز از آن روی که علی بن موسی رضا یکی از فاضل ترین امامان بود که نزد ایشان است.»

غزنویان

چون با شکوه ترین دوره تاریخی توس در عهد اسلامی همان سده چهارم هجری بود، می توان گفت که نوغان نیز در آن سده تاریخی پر بار داشته است. با توجه به پاره ای اخبار که از شیعی بودن والی توس «امیر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق» باقی مانده،^۳ می توان پنداشت که در زمان وی نوغان و هم مشهد علی بن موسی الرضا دارای رونق و آبادانی قابل توجهی بوده است. اما با سقوط سامانیان در پایان سده چهارم، و ظهور غلامان متعصب غزنوی احتمال می رود که نوغان و مشهد آن از رونق پیشین افتاد باشد. با این همه دو خبر در تاریخ گرانقدر و موثق بیهمی هست که نشان می دهد یک بار در پایان عهد سامانیان و باری هم در زمان سلطنت مسعود غزنوی (۴۲۱ تا ۴۳۲ هـ ق / ۱۰۳۰ تا ۱۰۴۰ م) حرم حضرت رضا آباد شده است .

^۳ - بنگرید به عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲ - ۵۳۱

بیهقی ضمن شرح حال «سوری بن معتز» صاحب دیوان خراسان در زمان سلطان مسعود می نویسد که: «مشهد علی بن موسی الرضا را علیه السلام که بویکر شهرد، کدخدای فائق الخاصه خادم، آبادان کرده بود سوری در آن زیادهای بسیار فرموده بود؛ و مناره یی کرد و دیهی خرید فاخر و بر آن وقف کرد»^۴. با وجود چنین خبر مهم و موثقی متاسفانه «ابن اثیر جزری» در سده های بد خبر مشکوکی نقل کرده است که: محمود غزنوی «بنای مشهد طوس را تجدید کرد... و به نیکوترین وجهی تجدید ساختمان کرد. پدرش سبکتکین آن جا را خراب کرده بود و مردم طوس کسانی را که به زیارت به آن جا می رفتند اذیت می کردند، و محمود از کار آنها در آزار زائرین جلوگیری کرد. سبب کار محمود در تجدید بنای آرامگاه و مشهد علی بن موسی الرضا این بود که در خواب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بدید که به او گفت: این کار تا کی ادامه خواهد داشت؟ محمود دریافت که مقصود امر مشهد است، پس فرمان بنای آن را داد»^۵.

از آنجا که توس به محمود غزنوی تعلق داشته و نه به پدرش سبکتکین، و نیز سبکتکین یکی دو باری میان سالهای ۷-۳۸۴ به توس نیامده، و اصولاً محمود از پدرش ضد شیعی تر بوده، خبر ابن اثیر از هر منبعی که گرفته شده باشد خالی از اشکال نیست. با این همه، همین خبر مشکوک که ابتدا توسط صنیع الدوله به جد گرفته شده^۶ همچنان ورد زبان دیگران گردیده است، بی آن که به صحت و سقم آن اندیشیده باشند؛ در عوض، کتاب گرانقدر بیهقی و خبر مهم آن به بوته فراموشی سپرده شده است. همان اثر گرامی خبر دیگری هم درباره مشهد دارد،

^۴ - تاریخ بیهقی، ص ۵۳۱ همین خبر با اندکی تفاوت توسط لسترنج از قول مقدسی شده است جغرافیایی تاریخی ...، ص ۴۱۵.

^۵ - کامل، ج ۱۶، ص ۵۱۴

^۶ - مطلع الشمس، ج ۲، ص ۵۰.

و آن این که گوید: یکی از دبیران سلطان مسعود غزنوی به نام «بوالحسن عراقی» که به تاریخ شعبان سال ۴۲۹ درگذشت، وصیت کرده بود تا جنازه اش را به «مشهد علی بن موسی الرضا» برند. بردند و «آن جا دفن کردند، که مال این کار را در حیوه خود بداده بود، و کاریز مشهد را که خشک شده بود باز روان کرده و کاروانسرای برآورده و دیهی مستغلاً سبک خراج بر کاروانسرا و بر کاریز وقف کرده، و من در سنه ... [۴۳۱] که به طوس رفتم و تربت رضا را رضی الله عنه زیارت کردم گور عراقی را دیدم در مسجد آنجا که مشهد است در طاقی، پنج گز از زمین تا طاق، و او را زیارت کردم...» (۷۱۲ ص)

حدود سه سال بعد از جلوس سلطان محمود غزنوی (جلوس، آخر ۳۸۹)، یعنی به تاریخ ۳۹۳ هـ قرآنی نفیس وقف گنینه حرم رضوی شده است که واقف آن «ابوالقاسم کثیر» یکی از دولتمردان وابسته به «سیمجوریان» و غزنویان بوده است^۷ اگر سبکتکین مخالف حرم رضوی بود و آن را تخریب می کرد، در آن فرصت اندک بعد از مرگ او (۳۸۷) فرزندش محمود فرصت نمی یافت تا حرم را به درجه ای بازسازی کرده و معمور سازد که هدیه ای چنان نفیس وقف آن گردد. حاصل آن که، خبر تخریب حرم توسط سبکتکین چندان معقول به نظر نمی رسد و به احتمال زیاد واهی است.^۸

نکته مهم درباره حرم حضرت رضا این است که هسته اولیه آن شباهت بسیار زیادی به بنای گورارسلان جاذب، والی توس در زمان محمود غزنوی دارد، بنایی که اکنون در محل سنگ بست مشهد با نام قبره ایاز شهرت دارد. شادروان دکتر علی اکبر فیاض بر این عقیده بود که

^۷ -رک: دکتر علی اکبر فیاض، «خبری از مشهد هزار سال پیش». راهنمای کتاب، ش ۱۴، ص ۲۵۷: نامه آستان قدس، شماره مسلسل ۳۱. نیز بنگرید به کتاب آستان قدس دیروز و امروز، ص ۲۵.
^۸ - نیز رک: مشهد توس، صص ۷- ۱۲۶ و ۴۱۴.

«هر دو بنا تقریباً در یک برهه از زمان ساخته شده، و می‌توانند مفسر یکدیگر باشند. در نتیجه قیافه اصلی یا تقریباً هندسه اولیه آستانه رضوی، که به علت تغییرات و تعمیرات... از دیده‌ها مخفی شده است [ا توجه به بقعه ارسلان می‌تواند] معلوم شود».^۹ چون بقعه ارسلان میان سالهای ۳۸۹ تا حدود ۴۱۹ هـ که خود او والی توس بوده ساخته شده است^{۱۰} هسته اولیه مورد نظر استاد فیاض نیز باید تقریباً در زمان غزنویان و سامانیان ساخته شده باشد، چه توسط فایق یا محمود و سوری و ابوالحسن عراقی دبیر، و چه توسط پیشینیان یعنی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی که هم والی توس و سپهسالار سامانیان بدو و هم به ائمه شیعه و بویژه حضرت رضا ارادت داشته است.^{۱۱}

لازم به یادآوری است که بر خلاف باور عمومی نه ((حمید بن قحطبه)) معاصر هارون الرشید بوده و نه هارون دقیقاً در میان کاخ او دفن شده است. بلکه حمید حدود ده سال پیش از شروع خلافت هارون (۱۷۰ هـ) درگذشته بود (فوت حدود ۱۵۹) ثانیاً کاوشهای باستانشناسی پیرامون حرم در زمان ما نشان داده است که محل دفن هارون و علی بن موسی الرضا بر روی تپه گونه ای بوده است،^{۱۲} البته تپه مزبور می‌توانسته داخل باغ پیشین حمید قحطبه و مجاور کاخهای متعلق به وی بوده باشد. در نتیجه اولاً بنای گور هارون، و ایضاً حضرت رضا که ده سال بعد در همان جا دفن شده است، باید توسط مامون و مامونیان در همان سالهای پایانی سده سوم هجری ساخته شده باشد. و گویا همان بنا بوده که ابتدا به «قبه» یا «بقعه هارونی»

^۹ - مقاله «خبری از مشهد هزار سال پیش»، پیشین، نیز مقاله «رابطه معماری حرم مطهر رضوی با بقعه سنگ بست»، از تقی بینش در دو شماره ۲۰ و ۲۱ نامه آستان قدس دوره جدید. ایضاً رک: کتاب پاژ، ش ۱۳-۱۴، ص ۷۲.

^{۱۰} - رک: سراینده کاخ نظم بلند، گفتار ((دلاور سپهدار توس))، صص ۱۷۱ تا ۲۰۰.

^{۱۱} - رک: عیون اخبارالرضا، (ترجمه فارسی) ج ۲، صص ۲-۵۳۱؛ یا به مشهد توس، صص ۱۲۷ و ۲۳۳-۸.

^{۱۲} - بنگرید به کتاب پاژ، ۱۳-۱۴، مقاله ((دشت توس از دیدگاه باستانشناسی))، از رجبعلی لباف خانیکی، ص ۱۱۶.

شهرت داشته است. دیگر این که مارای سیدکشی حمید بن قحطبه، چنان که عوامل مردم توس و مشهد نقل می کنند، نمی توانسته به امر خلیفه هارون الرشید و در شهر تابران توس روی داده باشد.^{۱۳} و به تبع این همه، نام «بقعه هارونی» برای بنای یتیمی که اکنون در دل شهر فرو خفته تابران توس بجاست، در قرون بعد و پس از گذر نام بقعه هارونی به «مشهد یا حرم علی بن موسی الرضا» بر سر زبانها افتاده است.

اگر بپذیریم که هندسه اولیه حرم حضرت رضا، چنان که اکنون هست، همزمان با احداث قبر ارسلان جاذب طرح ریزی شده، در آن صورت باید قبول کرد که بنای اولیه صد سالی پس از هارون و مامون ساخته شده و متأثر از چهار طاقیهای ساسانی بوده، چنان که هم بقعه ارسلان چنین است و هم قبر امیر اسماعیل سامانی. از قضا نقشه حرم رضوی نیز چهار طاقی بنای اولیه آن را با همان ابعاد تقریبی مقبره ارسلان جاذب و گور امیر اسماعیل سامانی در بخارا می نمایاند.^{۱۴}

سلجوقیان

به هر روی از سال ۴۳۱ هـ که سلطان مسعود غزنوی از سلجوقیان در دندانقان مرو شکست خورد این ولایت به آنان تعلق گرفت، و حدود یک صد و بیست سال یعنی تا مرگ سلطان سنجر در سال ۵۵۲ سلطه «آنان بر این دیار دوام یافت. متأسفانه علی رغم حکومت دراز مدت سلجوقیها اخبار چندان روشنی از رفتار آنها با مشهد و توس و حرم رضوی باقی نمانده است. یکی از معدود منابع باقی مانده کتاب گرانقدر اسرار التوحید.... در احوال «شیخ ابو سعید ابی

^{۱۳} - خبر مزبور اولین بار توسط شیخ صدوق (ابن بابوی) در عیون اخبار الرضا تحریر شده است (ج ۱، ص ۷۰) و آنچه عوام مردم می گوید مغایرت دارد. نیز بنگرید به شمس الشموس، ص ۶ به بعد، و کتاب پاژ ۱۴-۱۳، ص ۷۹.

^{۱۴} - برای رویت شکل و اندازه هسته اصلی حرم بنگرید به نقشه هایی که در مطلع الشمس، پایان جلد دوم؛ آستان قدس دیروز و امروز، صص ۵-۵۴؛ و کتاب شمس الشموس، ص ۶۰۶ وجود دارد.

الخیر میهنه ای» است، که میان سالهای ۳۵۷ تا ۴۴۰ هجری می زیسته است مولف کتاب مزبور به مناسبت ذکر احوال شیخ، که مدام میان میهنه و توس و نیشابور در تردد بوده، گاه از وضعیت مشهد آن سالها هم خبری نقل کرده است. آنچه از جمع اخبار اسرار التوحید بر می آید می نمایاند که شهر مشهد در آن ایام، اواخر عهد غزنویان و ابتدای روزگار سلاجقه، رو به سوی مذهبی شدن خشک و متعصبانه داشته است یک خبر مشعر بر این است که ابوسعید را با اهالی نوغان و شیوخ آن سر سازگاری و دوستی نبوده است، چنان که باری به سلام زاهدی نوغانی پاسخ در خور نداد و به همراه علوی توسی خود گفت: «نباید زاهد، نباید زاهد ... که ایشان غمازان باشند بر درگاه حق»^{۱۵} «خواجه امام مظفر احمدان» نوغانی هم یکی از بزرگان متنفذ این شهر در زمان خواجه نظام الملک بوده که ابتدا با شیخ ابوسعید سر مخالفت داشته است، چنان که باری گفته بود «کار ما با شیخ ابو سعید همچنان است که پیمانۀ ای ارزن، یکدانه شیخ بوسعید است و باقی من». و شیخ او را پیغام داده بود که «آن یک هم تویی، ما هیچ نیستیم»^{۱۶} متقابلاً در همان زمان شیوخ آزاده و شیرین رفتاری در تابران توس می زیسته اند که ابوسعید را با آنان سر دوستی عمیق بوده است، چون «محمد معشوق توسی»، «ابوعلی فارمدی»، «ابوالقاسم کرکانی» و ...^{۱۷}

درک وضعیت نوغان توس، بویژه حرم رضوی در زمان سلاجقه، محتاج اندکی تامل است. با توجه به سنت گرایی مذهبی سلجوقیان و مخالفت سیاسی شدید آنها با ایرانیان انقلابی شیعه مذهب، از جمله اسماعیلیه و فدائیان آنها، طبیعی است که در تمامی دوره اولیه حکومت آنان

^{۱۵} - اسرار التوحید، ص ۱۶۶

^{۱۶} - پیشین، ص ۱۹۲، برای احوال این خواجه مظفر بنگرید به اسرار التوحید، صص ۶۴۱، ۷۲۴، ۷۴۷ و به کتاب نفحات الانس، ص ۳۰۸.

^{۱۷} - برای شمه ای از حال این همه بنگرید به کتاب پاژ، ویژه توس و فردوسی، شمار ۱۴-۱۳، ص ۵۳.

(۴۳۰ تا ۵۰۰ هـ) شاهد عنایتی از سوی سلاجقه نسبت به حرم رضوی و اهالی شیعه مذهب مشهد و نوغان، و حتی توس حماسه خو نباشیم. اما پس از آن که خواجه نظام الملک وزیر و ملکشاه سلجوقی هر دو در سال ۴۸۵ هـ مقتول و کشته شدند از سویی سلاجقه تضعیف شدند و از دیگر سو فدائیان با پیشوایی حسن صباح به اوج قدرت رسیدند. در نتیجه وقتی سنجر پس از درگذشت برادرانش برکیارق (در سال ۴۹۸) و محمد (در سال ۵۱۱) به سلطنت رسید دوره جدیدی در وضعیت سیاسی سلاجقه آغاز شده بود، دوره ای که مخالفت با تشیع میانه رو امامیه نمی توانست چندان سودمند باشد؛ چرا که سلطان سنجر حتی با فدائیان هم آغاز به مدارا و مماشات کرده بود. بدین دلایل تاریخی است که در نیمه اول سده ششم هجری، بویژه میان سالهای آغاز سلطنت مستقل سنجر تا شکستهای پیاپی او از ترکهای قراختایی (در سال ۵۳۶) واتسز خوارزمشاه (در دهه چهل همان قرن) و غزها (۵۴۸)، تعمیرات و عماراتی در مشهد و حرم رضوی صورت گرفته است.

اولین خبر از باروی شهر مشهد که ابن اثیر جزری آن را نقل کرده مربوط به سال ۵۱۰ است. به نوشته وی سبب آن بنا درگیری و نزاع جمعی اهالی توس (تابران توس) با مردم شهر مشهد (نوغان) در پی یک جدال مذهبی بوده است. وی نوشته است «در روز عاشورای سال ۵۱۰ یک نفر علوی در مشهد با یکی از فقیهان توس در افتاد و کار این اختلاف به زد و خورد کشید. پس از پایان مشاجره هر یک از دو تن به دست خود پیوست و فتنه عظیمی برخاست که در آن تمام اهل توس شرکت جستند و مشهد را احاطه کردند و ویران ساختند و هر که را یافتند کشتند. عاقبت و پس از این که گروهی کشته شدند و دارایی عده ای به غارت رفت

طرفین دعوا دست برداشتند و پراکنده گردیدند اما مردم مشهد بر اثر این پیشامد از مجلس وعظی که در روزهای جمعه بر پا می داشتند صرف نظر کردند. عضد الدین فرامرز علی دیوار محافظی برای مشهد بنا کرد، که در سال ۵۱۵ پایان یافت»^{۱۸}

«عضد الدین فرامرز علی» متاسفانه چندان شناخته نیست. در آن زمان حکومت ایران شرقی یعنی خراسان همچنان با سنجر بود، که از سال ۴۹۰ به امر برادر سلطانش برکیارق بر این مهم گماشته شده بود^{۱۹} و با تا سال ۵۱۲ که عملاً سلطان مستقل در قلمرو سلاجقه شد^{۲۰} والی خراسان بود. اگر عضد الدین فرامرز مزبور بلافاصله پس از ختم نزاع مشهدها و توسیها در سال ۵۱۰ آغاز به احداث باروی شهر مشهد کرده، و تا پایان کار در سال ۵۱۵ خود پیشبرنده آن امر بوده باشد، می توان پنداشت که وی حاکم دست نشانده سنجر و هم بانی بعضی دیگر از آبادانیهای این شهر و حرم رضوی در آن سالها بوده است.

قدیم ترین سنگ قبر حضرت رضا که تا اکنون باقی مانده و در موزه آستان قدس نگهداری می شود با خطی شبه کوفی حکاکی شده و تاریخ آن «شعبان سنه سته عشر و خمس مایه» (۵۱۶ هـ) است. از دیگر اطلاعات و نامهای حک شده بر روی آن: «عمل عبدالله بن احمد» و «امر به عمارت مشهد الرضوی ... المذنب الفقیر الی رحمه الله ابوالقاسم احمد بن علی بن احمد العلوی الحسینی تقبل الله منه» است.^{۲۱}

^{۱۸} - کامل، ج ۱۸، ص ۲۰۶، مؤلف منتخب التواریخ به نقل از زینه المجالس «عضد الدین فرامرز» را پدر زن خلیفه «القائم» عباسی و یکی از دولتمردان سنجر نوشته است (ص ۶۷۱).

^{۱۹} - بنگرید به راحه الصدور، ص ۱۴۳.

^{۲۰} - بعد از مرگ برکیارق در سال ۴۹۸، برادر دیگر سنجر به نام محمد که در غرب ایران حکومت داشت به اصفهان رفت و سلطان بزرگ سلجوقی شد و حکومت سنجر بر خراسان را تأیید کرد اما وقتی محمد در سال ۵۱۱ در گذشت گروهی از سرداران او پسر خردسالش «محمود» را تحریک به مخالفت با سنجر کردند، و سنجر در سال ۵۱۲ به اصفهان لشکر کشید و محمود خردسال را شکست داد و تابع خویش ساخت، رک: راحه الصدور، ص ۱۶۹

^{۲۱} - بنگرید به مشهد طوس، صص ۶-۴۳۴؛ آستان قدس دیروز و امروز، ص ۱۱؛ و نگاهی به موزه مرکزی، ص ۶.

یکی دیگر از آثار معماری حرم رضوی که حدس می‌زنند متعلق به عهد سلطان سنجر باشد کاشیکاری ازاره هسته مرکزی حرم رضوی است. این هسته دارای شکل مربع گونه به ابعاد ۱۰/۴×۱۰/۹ متر بوده است (ضلعهای شمالی و جنوبی ۱۰/۴ و شرقی و غربی ۱۰/۹). چنان که پیشتر یاد شد بنای حرم رضوی شباهت زیادی به چهار طاقیهای ساسانی و بویژه بنای گور ارسلان جاذب داشته است. در دور تا دور داخل بنا ابتدا حاشیه ای از سنگ مرمر به ارتفاع ۲۰ سانت قرار دارد و پس از آن به اندازه ۹۲ سانتیمتر با کاشیهای نفیس قدیمی پوشیده شده که به «کاشی سنجری» شهرت یافته است. بعضی از این کاشیهای شش گوش شبه چینی که ظاهراً قدیمی ترین کاشیهای خراسان و حرم رضوی است در مرمت‌های بعد جابجا شده و نام سازندگان و بنیان را مغشوش کرده است. بالای کاشیهای مشهور به سنجری نیز کتیبه ای کم عرض بوده که نام بنیان و سازندگان و مرمتکاران را در برداشته است. این کتیبه بیشتر از اصل کاشیها جابجا و پریشان شده است. با این همه در میان نامها و سنوات مندرج در کتیبه کم عرض و ممتد بالای ازاره این عناوین و ارقام به چشم می‌خورد: «والسلاطین سلطان» «ابن محمد طغر لخان...»، «سنجر ابی الفتح محمد بن سلطان»، «جری تجدید هده العماره»، «سنه اثنی عشره»، «دستور خراسان ابی»، «المعالی بن حسین»، «ابن یحیی بن علی بن جعفرالموسی»، «ابن هبه الله الحسینی»، «الحسن علی بن محمد بن یحیی»، «الدینا و الدین غیاث الاسلام»، «نساء اهل البیت بنت طاهر الموسوی»، «ریاست الامیر السید الصدر الکبیر قوام المله و الدین شرف الاسلام»، «شاهنشاه الاعظم، به تاریخ شهر الله المبارک»، «و خمسمائه من الهجرت النبی»، «ترکان زمرد ملکه بنت سلطان شهید محمود» ...^{۲۲}

^{۲۲} - مطلع الشمس ۲۰ ص ۶۳. و هم با مشاهدات خود نگارنده در آذر ماه ۷۳؛ نیز تاریخ آستان قدس، ص ۴۵.

متأسفانه از میان اسامی و تاریخهای مزبور سند و خبری قطعی حاصل نمی شود و هیچ یک از افراد نامبرده دقیقاً شناسایی نمی گردند. با این همه، از روی حدس و گمان «سلطان سنجر سلجوقی» و وزیر او «شرف الدین ابوطاهر سعد بن علی قمی» و بانوی احتمالاً ملکه «زمرد خاتون» سلجوقی، و سال ۵۱۲ هجری را استخراج کرده اند. از این میان آنچه از نظر تاریخی مسلم است وجود «ابوطاهر قمی» خیر و عمارت دوست در سالهای الیه سده ششم است. او که اصلاً اهل قم بوده در زمان نظام الملک به سلاجقه پیوسته و از سال ۴۸۱ با لقب «وجیه الملک» مسئول تحقیق در عمل مرو شده است. پس از آن پیشکار و وزیر «ترکان خاتون» مادر سلطان سنجر گردید و هم «عارض لشکر» شد. همو بود که در سال ۵۰۸ هـ رباط نفیس مشهور به «شرف» را بین راه مشهد به سرخس در محل «اوگینه» یا «آبگینه» ساخت.^{۲۳} وی در اواخر عمر وزیر سلطان سنجر شد، ولی سه ماه بعد از آغاز وزارت در سال ۵۱۵ هـ درگذشت و «در جوار مشهد علی ابن موسی الرضا» مدفون شد.^{۲۴}

زمرد خاتون هم علی رغم معرفیهای بی اساسی که از وی به عمل آمده شناخته نیست. بعضی «محمود» پدر زمرد را پسر سلطان محمد بن ملکشاه دانسته اند،^{۲۵} در حالی که محمود بن محمد بن ملکشاه در سال ۵۱۱ که پدرش محمد درگذشت کودکی خردسال بود^{۲۶} و نمی توانست در سال ۵۱۲ دارای دختر شهیری چون زمرد خاتون باشد.

^{۲۳} - رک: آثار ایران، جلد ۲-۱، ج ۲، صص ۱۷۶ تا ۲۴۰، همان نام واقعی مادر سنجر را هم نقد کرده است (تایپار، ص ۲۲۷).

^{۲۴} - آثار الوزراء، ص ۲۳۵ و ۲۵۰؛ نیز بنگرید به راحه الصدور، ص ۱۶۷، و آثار ایران، ص ۱۷۹ (ج ۲ - جلد ۱ و ۲)

^{۲۵} - از جمله مؤلف شمس الشموس، ص ۶۰.

^{۲۶} - بنگرید به راحه الصدور، ص ۷۰-۱۶۹ و ۲۳۰ (محمود ظاهراً متولد ۴۹۸ بوده است. و در ابتدای سلطنت ۱۳ ساله).

بعض دیگر هم محمود پدر زمرد را خواهر زاده سنجر، و از ملوک آل افراسیاب دانسته اند ، که در سال ۵۵۸ توسط ملک موید آیه در نیشابور کور و یا محبوس شد.^{۲۷} در حالی که او نمی توانسته دختری داشته باشد که در نیم قرن قبل از آن چنان اهمیت و شهرتی بهم رسانیده باشد، مگر این که نسبت به قطعیت سال ۵۱۲ شک کنیم . در آن صورت هم این سوال پیش خواهد آمد که «زمرد خاتون دختر محمود شهید ، زن و همسر چه کسی می توانسته باشد تا شایسته ملکه و خاتون گردیده باشد؟» متأسفانه کسی به این سوال پاسخ نداده است، لذا لازم به یادآوری است که خلیفه المستضی (خلافت ۵۶۶-۵۷۵) همسر ترکی به نام «زمرد خاتون» داشته که در سال ۵۵۲ خلیفه بعد، «ناصر الدین الله» ، را زاییده است . این زن ترک خلیفه المستضی از سال ۵۷۵ مادر خلیفه جدید هم شده، و از آن پس ۲۴ سال دیگر محترمانه زیسته است. چون المستضی هنگام ولادت فرزندش ناصر حدود ۱۶ سال داشته، زوجه او «زمرد» نمی توانسته بیشتر از ۲۰ سال و کمتر از ده سال عمر داشته باشد؛ در نتیجه زمرد میان سالهای ۵۳۲ تا ۵۴۲ ولادت یافته، که می تواند فرزند خواهر زاده سنجر یعنی محمود شهید بوده باشد.^{۲۸}

حتی یقین به دخالت سنجر در بنیان آن کاشیها هم مسلم نیست ، به دلیل آن که سلطان محمد خوارزمشاه نیز که در سنگابی برای حرم رضوی نامش را «ابی الفتح محمد» آورده اند^{۲۹} خود

^{۲۷} - بنگرید به آستان قدس دیروز و امروز، ص ۲۸.
^{۲۸} - رک: کامل، ج ۲۲، ص ۱۸۳؛ ج ۲۴، ص ۲۹۱ و ۲۷، ص ۶ در این صفحه اخیر گوید زمرد ترک بود و ام ولد. و در گزارش مرگ او نوشته است: «بانوی نیکوکاری بود و کار نیک بسیار می کرد»، ج ۲۴.
^{۲۹} - این سنگاب که تاریخ ۵۹۷ هـ را دارد در زمان خوارزمشاه مشهور، به حرم هدیه شده و اکنون در موزه آستان قدس نگهداری می شود. رک: نگاهی به موزه مرکزی، ص ۹؛ مشهد طوس، ص ۴۵۱؛ آستان قدس دیروز و امروز، صص ۲۹؛ و ص ۳۹ کتاب حاضر.

را سنجر می نامیده است.^{۳۰} مزید بر این همه، بعید است که در اوایل سده ششم صنعت کاشی سازی ایران و خراسان تا حد کاشیهای مشهور به سنجری متکامل و پیش رفته بوده باشد، چرا که بناهای ایران و خراسان آن زمان دارای کاشی نیست. بالاخره، اعداد سال ۵۱۲ هم، چنان که گذشت، کنار هم نیست و از روی حدس مشخص شده است. ولی سال ۵۱۶ که سنگ قبر حضرت رضا حک شده البته خبر از توجه دولتمردان آن روزگار به حرم رضوی می دهد؛ اما نه به آن اندازه که محققان سلطان سنجر را به همراه وزیرش ابوطاهر قمی و ... دخیل بدون تردید در عمران حرم رضوی در نیمه اول سده ششم دانسته اند، و عوامل هم حکایتی واهی از بیماری پسر سنجر یا پسر وزیر او و شفای وی توسط حضرت رضا(ع) نقل می کنند.

۳۱

رفتار قوم غز با شهر مشهد و حرم رضوی در میانه سده ششم هجری برگ مهم دیگری از تاریخ این شهر است. به نوشته ابن اثیر، که گویا از کتاب مشهور بیهقی (ابن فندق) بهره برده است^{۳۲} غزها پس از شکست سنجر در نیمه اول سال ۵۴۸ و اسارت او^{۳۳} آغاز به تخریب و غارت شهرهای خراسان و شکنجه و کشتار مردم این سامان کردند، و در سال ۵۴۹ وارد توس شدند و جمعی از بزرگان، از آن جمله «امام محمد مارشکی» بزرگ دینی توس را که از شاگردان امام محمد غزالی بود کشتند. به نوشته ابن اثیر در آن واقعه «از سراسر ولایت توس

^{۳۰} - سیرت جلال الدین مینکبرنی، صص ۳۷ و ۲۸۱؛ نیز حبیب السیر (به نقل از آستان قدس دیروز و امروز، ص ۲۹).

^{۳۱} - بنگرید مطلع الشمس، ج ۲، صص ۵۱-۲ و ۴-۶۳؛ آستان قدس دیروز و امروز، ۹-۲۸؛ مشهد طوس، صص ۱۹-۴۱۸ و ۳۶

- ۴۲۷؛ کتاب شمس الشمس، صص ۵۵ تا ۶۰؛ تاریخ آستان قدس، صص ۳۹ تا ۵۱

^{۳۲} - رک: کامل، ج ۲۲، ص ۲۶؛ نیز حواشی تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۲۱.

^{۳۳} - بنگرید به کامل، ج ۲۲، صص ۲۳۹ به بعد؛ جهانگشا، ج ۲ ص ۱۲ به بعد؛ و راحه الصدور، ص ۱۷۷ به بعد

جایی سالم نماند مگر شهری که در آن مشهد علی بن موسی الرضاست، و مواضع اندک دیگر که دیوار داشتند. «^{۳۴}

سلطان سنجر حدود دو سال و نیم اسیر دست غزال بود، تا این که در نیمه سال ۵۵۱ از چنگ آنان گریخت^{۳۵} و در شهر دارالملک خود مرو مستقر گشت و تاخت تاز غرها موقتاً پایان یافت. اما این دولت فرتوت دیری نپایید و سنجر در اوایل سال بعد (ربیع الاول ۵۵۲) درگذشت^{۳۶} و بار دیگر پریشانی در ملک او اوج گرفت.

بلخ و پیرامون آن در زمان درگذشت سنجر در تصرف غزان بود، در خوارزم ایل ارسلان پسر اتسز، که تازه درگذشته بود،^{۳۷} سلطه داشت. ملک موید آیه یکی از قدرتمندترین غلام سرداران سنجر هم حدود نیشابور و توس را در تصرف داشت و بظاهر از «رکن الدین خاقان محمود بن محمد بن بغرا» خواهر زاده سنجر اطاعت می کرد. سلطان سنجر قبل از درگذشت، محمود را به جانشینی منصوب کرده بود.^{۳۸} پیش از آن هم امرای سنجری و خراسانی محمود مزبور را به امیری مزبور را به امیری برگزیده بودند، در نتیجه وی جانشین سنجر و مدافع اصلی خراسان غربی به دستگیری موید آیه محسوب می شد.^{۳۹} ولایت هرات تانزدیکیهای سرخس در دست سلاطین قدرتمند غوری بود. دو تن از غلامان سنجری با نامهای «ایثاق» و «سنقر عزیزی» نیز در شمال رشته کوه هزار مسجد، یعنی میان شهرهای سرخس تا آن سوی نسا و ایبورد در دشت خاوران جولان می دادند.

^{۳۴} - کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۹.

^{۳۵} - کامل، ج ۲۰، ص ۳۰۷؛ جهانگشا، ج ۲، ص ۱۳؛ راحه الصدور، ۱۸۳.

^{۳۶} - کامل، ج ۲۱، ص ۱۱؛ جهانگشا، ج ۲، ص ۱۴. اما راوندی سال فوت سنجر را ۵۵۱ نوشته است، راحه الصدور، ۱۸۳.

^{۳۷} - مرگ اتسز به تاریخ جمادی الآخر ۵۵۱ در پیرامون قوچان روی داد؛ کامل، ج ۲۰، ص ۳۰۵؛ و جهانگشا، ج ۲، ص ۱۳.

^{۳۸} - بنگرید به کامل، ج ۲۱، ص ۱۲.

^{۳۹} - بنگرید به جهانگشا، ج ۲، ص ۱۲، و بعد از آن؛ کامل، ج ۲۰، صص ۲۵۲ و ۲۵۴ و ۳۰۸.

به سبب آن که توس و مشهد در سالهای اولیه پس از درگذشت سلطان سنجر تحت تصرف رکن الدین محمود و ملک موید آیه بوده و هم چنان که گذشت در کتیبه های قدیمی حرم رضوی نامی از محمود بن محمد به میان آمده ، و نیز شهرهای ولایت توس از جمله مشهد در آن سالها چند بار صدمه دیده ، شایسته است که در توضیح تاریخ آن سنوات تامل بیشتری شود.

ملک یا خاقان محمود بن محمد خواهر زاده سنجر که ظاهراً سلطان جانشین سنجر سلجوقی بود از سوئی نسبت به موید آیه بیمناک بود و از دیر سو غزاها وی را دعوت به امیری می کردند . در نتیجه او ابتدا در کنار موید آیه، و حریف غزان و سایر امیران سنجری چون «ایثاق» و «سنقر» بود. در همان ایام وقتی به سال ۵۵۲ محمود و آیه برای مقابله با سنقر، که به هرات حمله کرده بود، رهسپار آن دیار شدند و سنقر را شکست دادند در غیاب ایشان ایثاق لشکریان منهزم سنقری «به هم پیوستند و شهر طوس و قریه های اطرف آن را غارت کردند... ویرانی بر شهرها حکم فرما گردید و فتنه و فساد در اطراف خراسان تعمیم یافت.»^{۴۰} مزید بر این همه در پایان همان سال ۵۵۲ خشکسالی و قحطی عظیمی نیز در خراسان روی داد، چنان که مردم «حتی گوشت آدم رانیز می خوردند».^{۴۱}

در نیمه اول سال ۵۵۳ خراسان غربی رو به آرامش داشت و ملک محمود و آیه متفقاً این نواحی را در تصرف داشتند. این دو حتی در نیمه دوم آن سال به سراغ غزاها تا حدود مرو هم رفتند و ابتدا پیروزی با ایشان بود. اما عاقبت درماه شوال آن سال از غزاها شکست خوردند

^{۴۰} - کامل، ج ۲۱، ص ۲۰.

^{۴۱} - پیشین، ص ۲۲.

و به توس گریختند. غزها هم در پی ایشان عازم تاراج این خطه شدند و «طوس را غارت کردند و جز عده ای اندک بقیه را کشتند و به مرو برگشتند».^{۴۲} در این میان، محمود و موید خراسان را رها کرده و به گرگان گریخته بودند؛ تا این که سال بعد (۵۵۴) غزها پیک و پیام روانه کردند و ملک محمود را به پیشوایی خود دعوت نمودند. وی ابتدا فرزندش جلال الدین محمد را روانه کرد، و غزها در نیشابور به وی پیوستند و غارت مجدد آن حدود را آغاز کردند. پس از آن هم خود محمود راهی دشت خاوران و پیوستن به غزها شد. اما موید آیه محمود را همراهی نکرد و به حدود قوچان آمد و منتظر فرصت ماند. غزها که چنین دیدند با حمایت ملک محمود از نیشابور به سوی طوس حرکت کردند و به سبب عدم تمکین اهالی «رادکان» بار دیگر مردم این دیار را قتل عام کردند. ملک موید آیه را هم در روستای «زانک» خوشان پناه بسته بود دستگیر و اسیر نمودند. اما موید آنان را فریفت و از چنگ غزان گریخت و خود را به نیشابور رساند؛ در آن جا «لشکریانی در اطرافش گرد آمدند و کارش قوت گرفت» چنان که مستقلاً بنیان حکومتی را پی افکند و خود مهبای جنگ با غزان و ملک محمود و فرزند او شد.^{۴۳}

محمود و غزها در شعبان سال ۵۵۴ عازم نیشابور شدند و موید از ترس آنان به خوف گریخت در این میان بین علویها و شافعیان نیشابور جنگی خونین در گرفت. شافعیان نیشابور گروهی از اهالی توس را به یاری طلبیدند اما عاقبت از علویان شکستی فاحش خوردند و نیشابور را به آنان واگذاشتند و خود آواره شدند.^{۴۴} پیشوای شافعیان «موید بن حسین موفقی» به موید آیه،

^{۴۲} - همان، ص ۲۸.

^{۴۳} - کامل، ج ۲۱، صص ۲۷ تا ۳۲.

^{۴۴} - پیشین، صص ۴-۳۲.

که در گریز خود از نیشابور به خواف و حدود سرخس و مرو رفته بود، پیغام همکاری داد. موید بدان نوید بازگشت و به اتفاق شافعیان در اواخر سال ۵۵۴ نیشابور و علویان پیروز آن را مورد حمله قرار داد و خونهای بسیار ریخت تا در این شهر مستقر شد.^{۴۵}

ملک موید پس از آن از نیشابوریان دلشکسته دلجویی کرد و بدان سبب کارش قوت گرفت، رکن الدین محمود هم «حکومت نیشابور و طوس و توابع آن را بر او مقرر داشت.»^{۴۶}

اما این صلح و موافقت دو سال بیشتر دوام نیاورد. در نیم سال ۵۵۶ فتنه شدیدی در نیشابور روی داد که منجر به ویرانی شهر گردید و ملک محمود با همراهی غزان راهی نیشابور شد و ملک موید را در قلعه مرکزی شهر در محاصره گرفتند. رکن الدین محمود که از دست غزها به امان آمده بود در میانه جنگ از جنگ ایشان گریخت و به ملک موید پیوست. غزها ابتدا نیشابور را غارت کردند و پس از آن در راه بازگشت «شهر طوس را به نحو بسیار زننده ای یغما کردند. به مشهد علی بن موسی الرضا(ع) هم رفتند و از کسانی که در آن جا بودند گروه کثیری را کشتند و اموالشان را به غارت بردند. ولی متعرض آرامگاهی که مدفن حضرت رضا بود نشدند».^{۴۷} و این آخرین فتنه مهم قوم غز در شهر مشهد و حرم رضوی بود. رکن الدین محمود هم زمانی که به ملک موید پناهنده شد توسط او دستگیر و کور گردید،^{۴۸} و با آن حادثه دور سلطنت و حکومت سلجوقیان و سنجریان در ایران شرقی به پایان آمد.

^{۴۵} - همان، ۸-۲۷.

^{۴۶} - همان، ۷۷.

^{۴۷} - همان، صص ۹۹ تا ۱۰۰.

^{۴۸} - کامل، ج ۲۱، ص ۱۰۱؛ جهانگشا، ج ۲، ص ۱۶. منبع اول تنها گفته است که در ماه «رمضان ۵۵۷ او را گرفت و در چشمش میل کشید و کورش کرد... پسرش را هم کور کرد و عمر آنان در زندان چندان دیر نپایید». و منبع دوم آورده است که «چشم او را میل کشید، و در قلعه که در آن جا محبوس بود وفات یافت».

با توجه به آنچه گذشت، بعید است که ملکه زمرد خاتونی که نامش در کاشیهای مشهور به سنجری حرم رضوی، به قولی مربوط به سال ۵۱۲، آمده دختر محمود بن محمدی باشد که در سال ۵۵۷ کور و قتل و مثلاً شهید شده است. اما اگر تاریخ ۵۱۲ را مربوط به عمران اولیه حرم در زمان سلاجقه بدانیم، و سالی را که ملکه زمرد خاتون آن ابنیه را تعمیر کرده نیمه دوم سده ششم و پس از ۵۵۷ در نظر بگیریم، آن وقت احتمال آن که «ترکان زمرد ملکه بنت سلطان شهید محمود..» فرزند خواهرزاده سنجر باشد قوت می یابد.

خوارزمشاهیان

تا آنجا که به شهر مشهد و حرم رضوی مربوط می شود، پس از دوره سنجر و کاشیهای مشهور به سنجری و کتیبه آن بار دیگر از زمان سلطان محمد خوارزمشاه خبرهایی درباره مشهد و حرم هست، که دو سال ۵۹۷ و ۶۱۲ از جمله سنوات مسلم آن ایام است. لذا شایسته است که شرح حوادث خراسان سالهای ۵۵۷ تا ۵۹۷ را به اختصار برگزار کنیم، تا این که سلطنت محمد خوارزمشاه آغاز شود (سال ۵۹۶).

حدوداً ده سال پس از کشته شدن ملک محمود سلجوقی، ایل ارسلان بن اتسز خوارزمشاه که از زمان فوت پدرش در سال ۵۵۱ به خوارزمشاهی رسیده بود، درگذشت.^{۴۹} ابتدا فرزند خردسال او «سلطان شاه» به قیومیت مادرش ملکه ترکان به خوارزمشاهی نشست. اما بعد پسر بزرگ ایل ارسلان، یعنی علاء الدین محمد با یاری ترکان قراختایی ماوراء النهر به خوارزم حمله برد و برادر و مادر او را به سوی نیشابور و پناه ملک موید آیه آواره ساخت. موید به وسوسه سلطان شاه و مادر به سوی خوارزم لشکر کشید، اما در کنار جیحون مقهور تکش

^{۴۹} - ابن اثیر سال فوت او را ۵۶۸ ذکر کرده (کامل، ج ۲۲، ص ۱۹) و جهانگشای جوینی ۵۶۵ (ج ۲، ص ۱۷).

گردید و به دست او کشته شد.^{۵۰} پس از این واقعه سلطان‌شاه به نیشابور بازگشت و «طغان‌شاه ابوبکر» پسر ملک موید به جای پدر نشسته بود سلطان‌شاه خود را به قلمرو سلاطین غور، به مرکزیت مرو، که از رقیبان جدی خوارزمشاهان بودند رساند. از آن پس تا سال ۵۸۹ که او درگذشت یکی از حریفان اصلی برادرش تکش و نیز از مدعیان حکومت خراسان بود. طی آن سالها شهرهای خراسان، از جمله نیشابور و توس و سرخس و مشهد میان پسر ملک مؤید (طغان‌شاه) و سلطان‌شاه و تکش خوارزمشاه و غزها دست به دست می‌گشت، تا این که طغان‌شاه مؤیدی در سال ۵۸۱ درگذشت. آخرین امیر غز به نام ملک دینار نیز با بقایای غزان در همان سال به جانب کرمان رفتند، و تکش در سال ۵۸۲ برای اولین بار از خوارزم به خراسان آمد و نیشابور را فتح کرد و سال بعد آن شهر را قطعاً از آن خود کرد. دو سال بعد در محل رادکان توس بر تخت واقعی سلطنت جلوس نمود.^{۵۱} و چون برادرش در سال ۵۸۹ درگذشت، وی سال بعد طغرل سوم سلجوقی «از سلاجقه عراق» را هم در ری شکست داد و کشت^{۵۲} از آن پس ایران شرقی به تمامی از آن او شد؛ در نتیجه همسایگی و رقابت خوارزمشاه و خلیفهٔ مرموز عباسی (ناصر لدین الله) از سال ۵۹۰ هجری آغاز گردید.^{۵۳} بالاخره خود تکش در سال ۵۹۶ در خوارزم درگذشت^{۵۴} و پسرش قطب الدین محمد، که از پیش والی نیشابور بود^{۵۵} جانشین پدر و سلطان بزرگ مشرق زمین شد، که همهٔ خراسان و از جمله توس و مشهد رضوی نیز از آن او گردید.

^{۵۰} - در اول سال ۵۶۹، جهانگشا، ج ۲، ۱۹؛ کامل، ج ۲۲، ص ۲۱.
^{۵۱} - برای این همه بنگرید به: جهانگشا، ج ۲، صص ۱۹ تا ۲۷؛ کامل، ج ۲۲، صص ۲۱ تا ۳۷.
^{۵۲} - بنگرید به راحه الصدور، صص ۱-۳۷۰؛ و جهانگشای جوینی، ج ۲، صص ۳۰ تا ۳۲.
^{۵۳} - بنگرید به راحه الصدور، صص ۳۷۵ تا ۴۰۳؛ جهانگشا، ج ۲، صص ۳۲ تا ۴۶.
^{۵۴} - جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۴۶.
^{۵۵} - جهانگشا، ج ۲، ص ۳۰.

وقتی علاء الدین تکش به تاریخ بیستم رمضان سال ۵۹۶ درگذشت پسرش قطب الدین محمد مشغول محاصره قلعه ترشیز خراسان و جنگ با اسماعیلیه بود. محمد با شنیدن خبر مرگ پدر راهی خوارزم شد و با لقب پدرش یعنی «علاء الدین» بر تخت سلطنت جلوس کرد.^{۵۶} در این میان سلاطین مقتدر غوری یعنی برادران «شهاب الدین» و «غیاث الدین» از فترت خوارزمشاهی بهره جستند و عزم تصرف شهرهای مرو و توس و نیشابور را کردند. ابتدا توس به چنگ غوریان افتاد، آنها در ماه رجب سال ۵۹۷ هم به شادیاخ نیشابور رسیدند.^{۵۷} غوریان پس از فتح این نواحی و گماشتن عامل در آنها به هرات بازگشتند. قطب الدین محمد «چون خبر تشویق و اضطراب اهالی خراسان بشنید از خوارزم چون شیر خشمناک و برق سهمناک» راهی این دیار شد و «در هفدهم ذی الحجه» همان سال (؟ - ظاهراً ۵۹۷) به کنار شهر شادیاخ نزول کرد^{۵۸} و غوریان را پس از جنگ از این ولایت بیرون راند. جوینی می نویسد که خوارزمشاه از آن پس به سرخس و مرو و خوارزم رفت و دیگر بار در «ذوالقعدة آن سال (۵۹۷؟) از خوارزم به رادکان توس آمد تا با جمع آوری سپاه به مقابله جدی تر با غوریان پردازد.^{۵۹} اما خوارزمشاه عاقبت از غوریان شکست خورد و راهی خوارزم شد و آنان دیگر بار به توس رسیدند به نوشته جوینی «سلطان شهاب الدین لشکر به طوس کشید و بال و پر سکان طوس به مصادره و شکنجه بر کشید. و چون علوفه لشکر او وافی نبود بر رعایا تکلیف کرد تا غله بفروشند. و فرمود تا مشهد طوس را که غله ها به حمایت تربت مشهد بدان موضع

^{۵۶} - کامل، ج ۲۴، صص ۲۲۹ تا ۲۳۲؛ جهانگشا، ج ۲، صص ۷-۶.

^{۵۷} - جهانگشا، ج ۲، ص ۴۸؛ کامل، ج ۲۴، ص ۷-۶.

^{۵۸} - جهانگشا، ج ۲، ص ۴۹ مقایسه شود با کامل، ۲۶۷.

^{۵۹} - جهانگشا، ص ۵۰ و در این جا پیداست که اشتباهی در روایت جوینی است. یعنی یا ذوالقعدة آن سال خطاست، یا این تاریخ مربوط به قبل از رسیدن خوارزمشاه به توس و نیشابور دربار اول است. نیز رک: زیر نویس ۴ همان صفحه که گوید: «باید مقصود ذی القعدة ۵۹۸ باشد که سال بعد است». به نظر می رسد که روایت جوینی پریشان است، و خبر ابن اثیر که در پی نقل خواهد شد، درست.

نقل کرده بودند کس فرستاد تا غله‌ها برداشتند. و بدین اسباب صعب، که علاوه نوبت اول بود، ضمایر شریف و وضع از حکومت ایشان متنفر گشت و رعیت را رغبت به مطابعت خوارزمشاهیان بیشتر شد. در میانه این حال خبر واقعه برارش غیاث الدین در رسید، طبل رحلت فرو کوفت» و به مرو رفت.^{۶۰} از آن پس خراسان، از جمله توس و مشهد آن به خوارزمشاه تعلق گرفت، تا این که واقعه مغول روی داد.

اما تامل در سنوات مذکور بدان جهت لازم است که در حرم علی بن موسی الرضا سنگابی وجود دارد با تاریخ ۵۹۷ هجری، و اغلب آن را متعلق به سلطان محمد خوارزمشاه می دانند، در حالی که بنا بر حوادث آن ایام در بدو امر بعید به نظر می رسد که سلطان محمد در سال ۵۹۷ چنان سلطه بی دغدغه ای بر توس و مشهد داشته باشد تا بتواند سنگاب وقف حرم رضوی نماید. هر چند تاریخ دقیق ساختن سنگابه کمی غیر عادی و بی نقطه تحریر شده اما خواناست و شعبان ۵۹۷ آن تقریباً مسلم است. با این همه بعضی آن را ۵۹۷ خوانده اند و بعضی ۵۹۹، بعضی برداشتها هم حاوی اشتباهاتی بارز است، چون سنه مزبور را ۵۷۷ اعلام کرده است.^{۶۱} بنا بر آنچه از منابع اولیه و هم عصر خوارزمشاه بر می آید، بویژه کامل ابن اثیر و جهانگشای جوینی، پس از آن که علاء الدین خوارزمشاه در ماه رمضان سال ۵۹۶ درگذشت پسرش قطب الدین محمد به خوارزم رفت و در شوال همان سال با لقب «علاء الدین» بر تخت خوارزمشاهی جلوس نمود. با رسیدن خبر این فترت به گوش غوریها آنان در نیمه های

^{۶۰} - جهانگشا، ج ۲، ص ۵۱. این زمان مطابق با سال ۵۹۹ بود، رک: کامل، ج ۲۴، صص ۲۷۵ و ۲۸۰؛ نیز مقایسه شود با مشهد توس، صص ۲-۲۶۰ که این اخبار را پریشان نقل کرده و به آستانه حمله مغول رسانیده است!

^{۶۱} - بنگرید به مطلع الشمس، ج ۲، ص ۱۰۲؛ مقاله «سنگاب خوارزمشاهی» تقی بینش، نامه آستان قدس، شماره دوره جدید صص ۷۵ تا ۱۰۸ (همین مأخذ از نظر حبیب الله صمدی در راهنمای موزه آستان قدس نیز یاد کرده است)؛ و کتابچه نگاهی به موزه مرکزی.

سال بعد (۵۹۷) عازم تصرف قلمرو خوارزمشاه شدند و ابتدا توس را به دست آوردند و در اول ماه رجب ۵۹۷ به نیشابور رسیدند. در نتیجه، همزمان با تاریخ سنگاب، یعنی ((اوائل شعبان ۵۹۷)) توس زیر سیطره غوریان بوده است. به هر حال، خوارزمشاه با شنیدن خبر حمله و سلطه غوریان، در نیمه ماه ذی الحجه سال ۵۹۷ از خوارزم راهی شد و اوایل سال بعد توس و نیشابور را موقتاً از غوریان باز پس گرفت و در پی آنان تا حدود سرخس و مرو هم رفت اما شکست خورد و به خوارزم بازگشت، و این ولایت دیگر بار به غوریان تعلق گرفت . شهاب الدین غوری زمستان سال ۵۹۸ را در توس گذراند، تا این که برادرش در ابتدای سال ۵۹۹ درگذشت و او توس و نیشابور را رها کرد، و دیگر بار این ولایت از نیمه های سال ۵۵۹ به خوارزمشاه تعلق گرفت.^{۶۲} و چون متن کتیبه سنگاب به وضوح از «السلطان ... علاء الدینا و الدین... ابوالفتح محمد قسیم امیر المومنین» و وزیر او «الصاحب ... نظام الملک ... خواجه جهان محمد مسعود» (وزارت - ۵۹۶ تا ۶۰۷) یاد کرده است، سنگاب باید در زمان سلطه خوارزمشاه بر توس ساخته و حکاکی شده باشد. اما می بینیم که در «اوائل شعبان سال ۵۹۷» قطعاً غوریها حاکم توس و مشهد بوده اند!^{۶۳}

در حرم رضوی سه محراب نفیس وجود داشته که اکنون هر سه در موزه آستان قدس نگهداری می شود. یکی از سه محراب مزبور تاریخ دقیق و واضح «ربیع الآخر سنه اثنی عشر

^{۶۲} - برای این همه بنگرید به کامل، ج ۲۴، صص ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۴۷، ۲۲۹.
^{۶۳} - این نکته ظریف تاریخی نیاز به مقاله ای جداگانه و مبسوط ارد، که نگارنده آن را تحریر کرده است.

و ستمائه» (ربیع الآخر ۶۱۲) را دارد.^{۶۴} گذشته از آن، دور تا دور یکی از درهای ورودی قبه اصلی حرم، در جنوبی از سوی دارالحفاظ، کاشیکاری بسیار نفیسی است از کاشی چینی با کتیبه هایی به خط ثلث برجسته با تاریخ «جمادی الاولی سنه اثنی عشر و ستمائه». این دو مورد می نمایند که در ماههای اولیه سال ۶۱۲ «ربیع الآخر و جمادی الاول» کسانی به طور جدی مشغول بهسازی حرم رضوی بوده اند. در کتیبه ای هم که بالای ازاره هسته مرکزی حرم وجود دارد باز تاریخ «من شهور سنه اثنی عشر و ستمائه» به همراه دو بیت شعر فارسی از شاعری به نام (عبد الله بن محمود بن عبدالله) دیده می شود، با این مضمون:

بادا هزار بار فزون تر سلام حق بر تو ایا غریب خراسان امام حق

مشتاق حضرت توام ای سید شهید حقا که هستم از دل و از جان غلام حق^{۶۵}

می توان گفت سال ۶۱۲ اولین تاریخی است که بدون تردید خبر از مرمت و بهسازی حرم رضوی می دهد و چون سال یاد شده در میانه سلطنت با شوکت و اقتدار سلطان محمد خوارزمشاه واقع بوده، این همه توجه جدی به حرم رضوی و حتی تشیع اثنی عشری حامل پیام سیاسی نیز هست. بدین جهت شایسته می نماید که تاملی در اوضاع سیاسی ایران و جامعه اسلامی در آن سالها داشته باشیم.

سلطان محمد خوارزمشاه نه تنها شیعه مذهب نبود، بلکه یکی از مخالفان شیعه های غالی مبارز نیز محسوب می شد. چنان که پیشتر ذکر شد او پیش از مرگ پدرش درگیر جنگ با اسماعیلیه

^{۶۴} - ابعاد این محراب ۳/۶×۲/۶ متر می باشد و از نفایس حرم رضوی، محفوظ در موزه آستان قدس است. برای آگاهی بیشتر درباره آن بنگرید به مطلع الشمس، ج ۲، ص ۶۱؛ مشهد طوس، ۴۳۰؛ تاریخ آستان قدس، ص ۵۱، آستان قدس دیروز و امروز، ص ۲۹.

^{۶۵} - برای آگاهی بیشتر بنگرید به مطلع الشمس، ج ۲، صص ۹-۵۶؛ مشهد طوس، ۴۲۸ تا ۴۳۳؛ تاریخ آستان قدس، ص ۳-۵۲؛ آستان قدس دیروز و امروز، ۲۹-۳۲ (روی جلد این کتاب مزین به تصویر رنگی کاشیکاری دور درب مزبور است)؛ و کتاب شمس الشمس، ص ۶۰.

در ترشیز خراسان بود، متقابلاً اسماعیلیه وزیر پدر او «نظام الملک مسعود بن علی» را در «ماه جمادی الآخر سال ۵۹۶» کشته بودند.^{۶۶} می دانیم که مولانا در شیعه ستیزی خوارزمشاه حکایت جالبی آورده، مبنی بر این که اهالی سبزوار در شیعه گری غلو می کردند در نتیجه خوارزمشاه به آن شهر حمله کرد. چون مردم امان جان خواستند، گفت: «آنکه امان دهم که از این شهر پیش من به هدیه ابوبکر نامی بیارید!» پاره ای از ابیات حکایت مزبور چنین است :

شد محمد الپ الغ خوارزمشاه	در قتال سبزوار پر پناه
تنگشان آورد لشکرهاى او	اسپهش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیشش کالامان	حلقه مان در گوش کن وابخش جان...
گفت نرهانید از من جان خویش	تا نیاریدم ابوبکری به پیش
تا مرا بوبکر نام از شهرتان	هدیه نارید ای رمیده اُمتان
بدر و متان همچو کشت ای قوم دون	نه خراج استانم و نه هم فسون
بس جوال زر کشیدندش به راه	کز چنین شهری ابوبکری مخواه.... ^{۶۷}

با این همه، به سبب مخالفت و رقابت شدیدی که میان خوارزمشاه و خلیفه الناصر لدین الله (خلافت ۵۷۵ تا ۶۲۲) جاری بود سلطان محمد از همان حدود سال ۶۱۲ در صدد عزل خلیفه عباسی و نصب یکی از سادات حسینی قلمرو خویش به خلافت برآمده بود؛ عزمی که دو سال بعد یعنی در ۶۱۴ عملی و منجر به لشکرکشی خوارزمشاه به سوی عراق برای جنگ با خلیفه

^{۶۶} - کامل، ج ۲۴، ص ۲۱۹ و ۲۳۳.
^{۶۷} - مثنوی، دفتر پنجم ابیات ۸۴۵ به بعد، ص ۸۶۲.

شد.^{۶۸} بنابراین، عنایت چنین سلطانی به حرم رضوی در آن سنوات حتمی، و احتمالاً هم حاوی مقاصد سیاسی بوده است.

ناگفته نماند که حتی خلیفه ناصر نیز در آن برهه بی عنایت به تشیع نبود، بلکه اصلاً متکی به سران شیعه و خود متمایل به این نحله بود. وی که یکی از مرموزترین خلفای عباسی بود به سال ۵۵۲ متولد شده و در سال ۵۷۵ به خلافت رسیده بود. او اولین خلیفه ای بود که رسماً به «فتوت» گروید و سایر سلاطین را هم به این آیین دعوت کرد،^{۶۹} و بدین وسیله به علی (ع) که قطب فطیان محسوب می شد ارادت می ورزید. او با فدائیان اسماعیلی نیز روابطی حسنه داشت، چنان که فرمود تا آنان امیر مکه، و هم «اغلمش» نامی را که عامل خوارزمشاه در جبال بود کارد زدند. متقابلاً فرمود تا علم فدائیان رادر مراسم حج پیشاپیش علم سایر سلاطین و امرا به حرکت در آورند.^{۷۰} چنان که پیشتر یاد شد بعید نیست که «مکه زمرد خاتون» مورد بحث در حرم رضوی هم مادر همین خلیفه و همسر خلیفه پیشین بوده باشد.^{۷۱} مولف تاریخ فخری که خود از نقبای علویان بغداد در سده هفتم بوده نوشته است که خلیفه ناصر «به آرای (شیعه) امامیه اعتقاد داشت»^{۷۲} بنابراین دلایل، در میان نامهایی که در کتیبه های حرم آمده می توان سراغ اطرافیان خلیفه را هم گرفت.

آخرین خبر از ارتباط سلطان محمد خوارزمشاه و حرم رضوی به زمانی تعلق دارد که او در سال ۶۱۷ از پیشاپیش سپاه مغول می گریخت. به روایت جوینی، سلطان در راه بلخ به نیشابور

^{۶۸} - جهانگشا، ج ۲، صص ۷-۹۶؛ نیز بنگرید به سیرت جلال الدین مینکبرنی، صص ۱۹-۲۳؛ و کامل، ج ۲۶، صص ۲۷ تا ۳۲.

^{۶۹} - کامل، ج ۲۷، ص ۸؛ آیین جوانمردی، ص ۱۰۲.

^{۷۰} - جهانگشا، ج ۲، ص ۱۲؛ سیرت جلال الدین، ص ۲۱.

^{۷۱} - بنگرید به صفحه ۲۵ در همین کتاب.

^{۷۲} - تاریخ فخری، ص ۴۳۲.

«به زیارت مشهد طوس رفت، در دهلیز آن دو گربه یکی سپید و دیگری سیاه دید در جنگ. در حال خویش و خصمان [مغول] بدان هر دو تفال کرد و به نظاره آن توقف نمود. چون گر به خصم غالب گشت و گربه او مقهور شد آهی بر کشید و برفت».^{۷۳}

به رغم آن همه کتاب پرفایده جغرافیایی که در سده چهارم هجری تالیف شده (چون حدود العالم، مسالک و ممالک، احسن التقاسیم، صورت الارض و ...) متاسفانه در سده پنجم (۱۱ میلادی) که مقارن حکومت غزنویان و سلجوقیان در خراسان است، بجز معدودی کتاب، چون سفرنامه ناصر خسرو، اثر دیگری در جغرافیا نوشته نشده است.^{۷۴} در سده ششم نیز وضع به همین منوال است، الا آن که یکی دو تن چون «سمعانی» و «یاقوت حموی» آثار با ارزشی در انساب و بلاد تحریر کرده اند. باین که سمعانی و یاقوت اطلاعات بسیار مفیدی از وضعیت شهرهای خراسان در آستانه یورش مغول به دست داده، اما درباره توس و شهرهای تابران و نوغان و مشهد آن اطلاع چندانی بجا نگذاشته اند. یاقوت در کتاب مشترک تنها چند سطر درباره «نوقان» نوشته است، و آن این که «یکی از دو شهر طوس است که گروه بسیاری از دانشمندان از آن جا برخاسته اند»، «دهکده ای نزدیک دروازه نوقان طوس است که آن را واسط یهود می گویند». و در تعریف توس نوشته است: «استانی است دارای دهکده های بسیار. مرکز (قصبه) آن تابران و نوقان است. این دو شهر بیش از هزار دهکده دارد، و بطور عموم نسبت همه این دهکده ها طوسی است و منسوبان بدان از خداوندان دانش و فضل

^{۷۳} - جهانگشا، ج ۱، ص ۱۳۴.

^{۷۴} - به سبب آن که ناصر خسرو از سرخس مستقیماً به نیشابور رفته (سفر نامه، ص ۴) و در راه بازگشت از غرب هم گذارش به این دیار نیفتاده خبری از طوس و مشهد نداده است.

بیشمار و از حد و حصر فزون است». همو ذیل «دستگرد» نوشته است که : و نیز «دهکده ای در نوقان طوس است و آن را دستجرد گویند.^{۷۵} و هم دهکده ای است از طوس و آن را دستجرد خوش انگور گویند». یاقوت در کتاب معجم البلدان هم نوشته است: «سناباد قصبه ای است متعلق به نوقان، و در آن جا مرقد حضرت علی بن موسی الرضا و قبر هارون الرشید مشاهده می شود. نوقان یکی از دو شهری است که دارالملک طوس را تشکیل داده و در نوقان دیگهای سنگی می سازند که آن را به عربی بُرمه می نامند».^{۷۶}

^{۷۵} - گزیده مشترک یاقوت حموی، صص ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۲۹ و ۸۴. برای دستگرد بنگرید به کتاب پاژ، شماره ۱۴ - ۱۳، ص ۱۱۷.

^{۷۶} - به نقل از مطلع الشمس، ج ۲، ص ۹.